

جزوه قواعد عربی، زبان قرآن (۳)

رشته ادبیات و علوم انسانی



تهیه و تنظیم: محمد علمدار



جزوه قواعد عربی دوازدهم

(رشته انسانی)

تهیه و تنظیم : محمد علمدار

*** قابل توجه همکاران محترم و دانش آموزان گرامی ***

۱_ استفاده از این جزوه برای کلیه افراد رایگان بوده و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد.

۲_ هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع، شرعا و قانونا مجاز نمی باشد.

📍 @alarabi_alamdar

ویرایش تابستان ۴۰۳

زندگی صمنه ی یکتای هنرمندی ماست

هر کسی نغمه ی خود خواند و از صمنه رَوَد

صمنه پیوسته به جاست

فرخ آن نغمه که مردم بسپارند به یاد . . .

تقدیم به؛

روح زنده یاد استاد مهدی سلیمانی

فهرست

درس اول صفحه ۵
درس دوم صفحه ۱۴
درس سوم صفحه ۲۲
درس چهارم صفحه ۲۸
درس پنجم صفحه ۳۴

الدَّرسُ الأوَّل

قیمه کل امری ما یحسنه. امام علی (ع)
ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آنرا به خوبی انجام می دهد.

مِنْ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع)
از اشعار منسوب به امام علی (ع)

الدَّاءُ وَ الدَّوَاءُ : درد و درمان

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
درمان تو در تو است و نگاه نمی کنی و درد تو از تو است و احساس نمی کنی.

أَيَا غَمَانَ مِی كُنِی كِه تُو جِسمِی كوچك هستی وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
در حالیکه جهان بزرگتر در تو به هم پیچیده شده است؟

النَّاسُ أَكْفَاءُ: مردم یکسان هستند.

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْآبَاءِ أَكْفَاءُ أَبَوْهُمْ آدَمَ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
مردم از نظر پدران یکسان هستند. پدرشان آدم و مادر {شان} حوا است.

وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
و ارزش هر انسانی به کاری است که آنرا خوب انجام می دهد. و انسانها با کارهایشان نامهایی دارند.

فَقُرْ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلًا فَالْتَّاسُ مَوْتِي وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
پس دانش را به دست بیاور و برایش جایگزینی نخواه که مردم، مرده و اهل دانش زنده اند.

الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ: افتخار به پاکدانی

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمٌّ وَلِأَبٌ
ای افتخار کننده به اصل و نسب از روی نادانی	مردم فقط از یک مادر و پدر هستند.
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِصَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ
آیا آنها را می بینی که از نقره آفریده شده اند؟	یا از آهن، یا مس، یا طلا؟
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
بلکه آنها را می بینی که از گل آفریده شده اند.	آیا { چیزی } جز گوشت و استخوان و عصب هستند؟
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ
افتخار فقط به عقلی استوار	و شرم و پاکدامنی و ادب است.

* قواعد درس اول - حروف مشبهة بالفعل و « لا » ی نفی جنس *

* حروف مشبهة بالفعل *

* در عربی کلمات را به سه قسمت کلی تقسیم میکنیم:

۱- اسم؛ مثل: جدار، الطالب، محمد، الوردة و....

۲- فعل؛ مثل: ذَهَبَ، اسْتَخْرَجَ، يُجَالِسُ و....

۳- حرف؛ مثل: فِي، عَنْ، لَنْ، لَمْ، و....

* در این درس می خواهیم با یک گروه دیگر از حروف آشنا شویم ﴿ حروف مشبهة بالفعل ﴾

* حروف مشبهة بالفعل عبارتند از: لَنْ: قطعاً / اَنَّ: که / لَكِنَّ: اما / كَأَنَّ: گویا، مثل اینکه / لَيْتَ: کاش / لَعَلَّ: شاید، امید است که /

﴿ حروف مشبهة بالفعل فقط به اول جملات اسمیه اضافه شده و مبتدا را بعنوان اسم خودشان منصوب کرده و خبر را بعنوان خبر خودشان به همون صورت مرفوع باقی میگذارند. ﴾ در حالت عادی مبتدا و خبر هردو مرفوع هستند. ﴿ ﴿ ﴾

مثال ﴿ الْمُدْرَسُ حَاضِرٌ: معلم ماهر است ﴿ این یک جمله ی اسمیه است که اگر یکی از حروف مشبهة بالفعل (به اختصار ﴿ ح.م.ب.) به اول آن اضافه شود به این صورت تغییر میکند ﴿ إِنَّ الْمُدْرَسَ حَاضِرٌ ﴿ الْمُدْرَسُ در اینجا اسمِ اِنَّ و منصوب (که در اصل مبتدا و مرفوع بوده) + حَاضِرٌ؛ خبرِ اِنَّ و مرفوع ﴿

* علامتهای منصوب بودن یک اسم *

الف (در اسم های مفرد و جمع مکسر ﴿ حرکت (_) یا (__) در آخرین حرف کلمه

ب (در اسمهای جمع مؤنث سالم ﴿ حرکت (_) یا (__) در آخرین حرف کلمه

ج (در اسم های مثنی ﴿ علامت (يَينِ) یا (تَينِ) در آخر کلمه

د (در اسم های جمع مذکر سالم ﴿ علامت (يَنَ) در آخر کلمه

علامت های مرفوع بودن یک اسم

الف) اسمهای مفرد یا جمع مکسر یا جمع مؤنث سالم، برای مرفوع شدن آخرین حرف کلمه یکی از حرکات یا میگیرد.

ب) اسمهای مثنی (دوتایی) برای مرفوع شدن، آخرشان علامت «انِ» یا «تانی» می آید. (مذکر و مؤنث)

ج) اسمهای جمع مذکر هم برای مرفوع شدن، آخرشان علامت «ونَ» میگیرد. 📌

* «انَّ» کل جمله ی بعد از خود را تاکید می کنید.

🔴 إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. (تاکید روی کل جمله می باشد.

* «أَنَّ» به معنی «که» بوده و دو جمله را به هم ربط میدهد و گاهی اوقات در پاسخ به سوالات پرسشی بصورت «لِأَنَّ» می آید. و در صورتیکه «لِأَنَّ» باشد، باز هم جزء حروف مشبهة بالفعل خواهد بود.

🔴 إَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا تَفْعَلُونَ. بدانید که خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید دانا است.

* گاهی اوقات به حروف «انَّ» و «أَنَّ» حرف «ما» متصل می شود (انَّ + ما) 🔴 اِنَّمَا و باعث میشود که این حروف در ظاهر جمله تغییری ایجاد نکنند و عبارتی خاصیت خودشان را از دست بدهند. 📌

○ الْطِفْلُ جَائِعٌ؛ کودک گرسنه است. 🔴 الْطِفْلُ؛ مبتدا و مرفوع / جَائِعٌ؛ خبر و مرفوع

○ إِنَّ الْطِفْلَ جَائِعٌ؛ قطعاً کودک گرسنه است. 🔴 الْطِفْلَ؛ اسم انَّ و منصوب / جَائِعٌ؛ خبر انَّ و مرفوع

○ إِنَّمَا الْطِفْلُ جَائِعٌ؛ کودک فقط گرسنه است. 🔴 الْطِفْلُ؛ مبتدا و مرفوع / جَائِعٌ؛ خبر و مرفوع 🔴 اینجا چون حرف «ما» به «انَّ» اضافه شده پس مبتدا را منصوب نمیکند. در ضمن «اِنَّمَا» را بصورت «فقط / تنها» ترجمه میکنیم 😊

* «لَكِنَّ» به معنای (اما / ولی) بوده و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله ماقبل استفاده می شود.

🔴 إِنَّ اللَّهَ لَنَوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: بدون شک خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

* گاهی اوقات حرف «لَكِنَّ» تبدیل به «لَكِنْ» میشود (تشدید روی حرف «ن» به ساکن تبدیل میشه 😊)

🔴 در این صورت «لَكِنْ» نمیتواند مبتدا را منصوب کند و عبارتی در این حالت خاصیتش را از دست میدهد.



* «لَيْتَ» به معنی (کاش / ای کاش) می باشد و بیانگر آرزوهای محال و دست نیافتنی است و در عربی به آرزوی محال و دست نیافتنی «تَمَنَّى» می گوئیم.

* گاهی اوقات «لَيْتَ» بصورت «یا لَيْتَ» می آید که در اینصورت باز هم «ح. م. ب» خواهد بود.

﴿وَقَوْلُ الْكَافِرِ يَا لَيْتَى كُنْتُ ثَرِيًّا: و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم.﴾

* «لَعَلَّ» به معنی (شاید / امید است) بوده و باید مراقب باشیم که معنی آنرا با معنی «لَيْتَ» اشتباه نگیریم.

* ضمناً «لَعَلَّ» در مورد امور ممکن و دست یافتنی به کار می رود. و در عربی به آرزوهای ممکن و دست یافتنی «تَرَجَّى» می گوئیم.

﴿لَعَلَّ الْمُعَلِّمَ يَدْرُسُ الْيَوْمَ: شاید معلم امروز درس بدهد.﴾

* «كَانَ» به معنی (گویا، مثل اینکه، مانند) و ح.م.ب بوده و باید مراقب باشیم که آن را با (كَانَ) که از افعال ناقصه می باشد، اشتباه نگیریم.

* نکته ی خلیلییییی مهم!! ﴿﴾

* اگر یک جمله ی اسمیه داشته باشیم که مبتدای آن جمله ضمیر منفصل (هو، هی، هما، هم، هن، انت، و ...) باشد و از ما بخواهند که یکی از حروف مشبهة بالفعل را به اول این جمله اضافه کنیم ﴿﴾ در این صورت باید چه تغییراتی در جمله ایجاد کنیم؟؟

مثال؛ هُوَ كَاتِبٌ؛ او نویسنده است. ﴿﴾ اگر این جمله را بخواهیم با «إِنَّ» بیاوریم در اینصورت باید آن ضمیر منفصل را به ضمیر متصل معادل خودش تبدیل کنیم ﴿﴾

إِنَّ هُوَ كَاتِبٌ ﴿﴾ ﴿﴾ إِنَّهُ كَاتِبٌ ﴿﴾ (چون حروف مشبهة بالفعل نمیتواند به ضمائر منفصل بچسبد و باید حتما در این مدل سؤالات بجای ضمیر منفصل از ضمیر متصل معادل با خودش استفاده کنیم.)

انواع اسم حروف مشبیه بالفعل

*اسم حروف مشبیه بالفعل به دو دسته تقسیم میشوند:

- ۱_ اسم ظاهر: إِنَّ الْجَوَّ بَارِدٌ. ﴿الجو: اسم إِنَّ / بَارِدٌ: خبر إِنَّ﴾
- ۲_ ضمیر بارز: لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. ﴿ضمیر بارز «كُم»: اسم لَعَلَّ﴾

*نکته مهم: اسم حروف مشبیه بالفعل هیچگاه مستتر نمی شود!!

انواع خبر حروف مشبیه بالفعل

*خبر حروف مشبیه بالفعل مانند خبر جملات اسمیه به سه دسته تقسیم میشوند:

- ۱- خبر مفرد: یعنی خبری که از نوع جمله یا شبه جمله نباشد. (هرچند که مثنی یا جمع باشد 😊)

﴿فَهَمْتُ أَنَّ الْبَيْتَ نَظِيفٌ. «نَظِيفٌ: خبر «أَنَّ» از نوع خبر مفرد.﴾

﴿كَانَ الْأَطْفَالُ مَسْرُورِينَ. «مَسْرُورِينَ: خبر «كَانَ»، از نوع خبر مفرد﴾

- ۲- خبر جمله: یعنی یک فعل یا یک جمله اسمیه ی کامل بعنوان خبر حروف مشبیه بالفعل قرار بگیرد.

﴿أَنَا آخِرُ مِنَ الْمَكْتَبَةِ لِكِنَّ الْمَوْظِفَ يَدْخُلُ فِيهَا. «يَدْخُلُ: خبر لَكِنَّ از نوع جمله﴾

﴿إِنَّ الدَّهْبَ سِعْرُهَا غَالِيَةٌ «سِعْرُهَا غَالِيَةٌ: خبر إِنَّ از نوع جمله﴾

- ۳- خبر شبه جمله (جار و مجرور یا ظرف): یعنی جار مجرور یا ظرف نقش خبر بگیرد.

﴿لَعَلَّ أَصْدِقَائِي فِي الْحَدِيقَةِ. «فِي الْحَدِيقَةِ: خبر لَعَلَّ، از نوع شبه جمله (جار و مجرور)﴾

﴿إِنَّ الْغُصْفُورَ فَوْقَ الشَّجَرَةِ. «فَوْقَ: خبر إِنَّ، از نوع شبه جمله (ظرف)﴾

*نکته مهم: اگر بخواهیم ضمیر متصل (ی) را بعد از هر کدام از حروف مشبیه بالفعل بیاوریم باید بین حرف مشبیه و ضمیر (ی)

نون وقایه بیاوریم.

لیت + ی = لیتنی // لعل + ی = لعلنی // إن + ی = إثنی یا لئن // أن + ی = آثنی یا آئن //

كان + ی = کائن یا کانی // لكن + ی = لکننی یا لکنی.

* (لا) ی نفی جنس *

* یک نوع دیگر از حروفی که به ابتدای جمله ی اسمیه اضافه میشوند و تغییراتی در ساختار و معنی جمله ی اسمیه ایجاد میکنند، حرف « لا » نفی جنس هست 📌

* « لا » ی نفی جنس به اول برخی از جملات اسمیه اضافه میشه و مبتدا را بعنوان اسم خودش منصوب کرده و خبر را بعنوان خبر خودش به همان شکل مرفوع نگه میدارد.

👉 لا إله إلا الله : هیچ معبودی جز الله نیست. (وجود ندارد).

* در صورت سؤالهای عربی « لا » نفی جنس ، بصورت « لا النافية للجنس » نوشته می شود.

* اسم « لا » نفی جنس باید این شرایط را داشته باشد: 👉

۱_ نکره باشد 👉 پس این جمله درست نیست: لا التلميذ في المدرسة. ❌ « چون اسم بعد از لا بصورت معرفه اومده 😊

👉 گفتیم که اسم بعد از « لا » نفی جنس باید نکره باشد 👉 پس بعد از « لا » نفی جنس نمیتواند این موارد بیاید 👉

○ ضمائر 👉 (هو ، هما ، انت ، انا ، ...)

○ اسم های عَلَم (خاص) 👉 (علی ، محمد ، طهران ، مکه و ..)

○ اسمی که اولش « ال » داشته باشد.

○ اسمهای اشاره 👉 (هذا ، هذه ، تلك ، هؤلاء و ...)

○ اسمهای موصول 👉 (الذي ، التي ، اللذين ، من موصولی ، ما موصولی و ...)

۲_ مفرد باشد 👉 پس این جمله درست نیست: لا أشجار في الغابة. ❌ « چون اسم بعد از لا بصورت جمع اومده 😊

۳_ بین اسم « لا » و خود « لا » فاصله ای نباشد. 👉 پس این جمله درست نیست: لا في البيت طفلٌ موجودٌ. ❌ « چون بین

اسم « لا » (طفلٌ) و خود « لا » بوسیله عبارت « في البيت » فاصله افتاده 😊

۴_ خبر « لا » بر اسمش مقدم نشود ﴿ ١ ﴾ پس این جمله اشتباه است : لا في المدينة مَلْعَبٌ ﴿ ٢ ﴾ اینجا کلمه « ملعب » اسم « لا » و عبارت « في المدينة » خبر « لا » هست و چون خبر بر اسم مقدم شده (یعنی خبر زودتر از اسم آمده) پس این عبارت صحیح نیست. 😊

۵_ تنوین (ة ة ة) نداشته باشد ﴿ ١ ﴾ پس این عبارت درست نیست: لا طالباً في الجامعة ﴿ ٢ ﴾ چون اسم بعد از « لا » تنوین گرفته 😊

۶_ جزء ظروف (عند، قبل، تحت، و...) نباشد. ﴿ ١ ﴾ پس این عبارت صحیح نیست: لا عند المعلم تلميذ. ﴿ ٢ ﴾ چون اسم « لا » ظرف است.

* فرق « لا » نفی جنس با « لا » نهی و « لا » نفی ﴿ ١ ﴾

﴿ ١ ﴾ گفتیم « لا » نفی جنس به اول جمله ی اسمیه اضافه میشود ﴿ ٢ ﴾ یعنی بعد از آن حتما یک اسم می آید ﴿ ٣ ﴾ اما « لا » نهی و « لا » نفی به اول فعل اضافه شده و بعد از آن حتما یک فعل می آید.

* اسم لای نفی جنس فقط بصورت اسم ظاهر می آید.

* انواع خبر (لا) نفی جنس:

الف) خبر مفرد ؛ لا خير موجود في الكذب. ﴿ ١ ﴾ خير : اسم لا // موجود : خبر لا

ب) خبر جمله : لا شيء ينقص بالإنفاق. ﴿ ١ ﴾ شيء : اسم لا // ينقص : خبر لا

ج) خبر شبه جمله : لا شكر على الواجب ﴿ ١ ﴾ شكر : اسم لا // على الواجب : خبر لا

الدَّرْسُ الثَّانِي

أَعْقِلُ النَّاسَ أَنْظُرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ

خردمندترین مردم تیز بین ترین آنها در فرجام { کارها } است.

الْوَجْهُ النَّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضِرُّ : وجه مفید و وجه مضر

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ بی گمان ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، تباه نمی کنیم.

في عام ألفٍ و ثمانمئةٍ و ثلاثةٍ و ثلاثينٍ وُلِدَ في مَمْلَكَةِ « السُّوَيْدِ » صَبِيٌّ سُمِّيَ « أَلْفَرِدُ نوبِلِ » .

در سال ۱۸۳۳ در کشور سوئد پسری متولد شد که آلفرد نوبل نام گذاری شد.

كَانَ وَالِدُهُ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ « النِّيتْرُوغِلِسِرِنِ » السَّائِلِ السَّرِيعِ الْإِنْفِجَارِ، وَلَوْ بِالْحَرَارَةِ الْقَلِيلَةِ.

پدرش کارخانه ای برای ساخت ماده نیتروگلیسرین ساخته بود؛ مایعی که سریع منفجر می شد حتی با حرارت کم.

اهْتَمَّ أَلْفَرِدُ مُنْذُ صِغَرِهِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَطْوِيرِهَا مُجَدِّدًا، لِيَمْنَعَ انفجارها.

آلفرد از زمان کودکی اش به این ماده توجه کرد و تلاشگرانه برای بهینه سازی اش کار کرد تا از منفجر شدن آن جلوگیری کند.

بَنَى مُخْتَبَرًا صَغِيرًا لِيَجْرِيَ فِيهِ تَجَارِبُهُ، وَلَكِنْ مَعَ الْأَسَفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلَى رَأْسِ أَخِيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ.

یک آزمایشگاه کوچک ساخت برای اینکه تجربه هایش را در آن اجرا کند؛ ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر روی سر

برادر کوچکترش ویران شد و او را کشت.

هَذِهِ الْحَادِثَةُ لَمْ تُضْعِفْ عَزَمَهُ، فَقَدْ وَاصَلَ عَمَلَهُ دَوْبًا، حَتَّى اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مَادَّةَ « الدِّينَامِيَتِ » الَّتِي لَا تَنْفَجِرُ إِلَّا

بِإِرَادَةِ الْإِنْسَانِ.

این حادثه اراده ی او را ضعیف نکرد، سپس کارش را با پشتکار ادامه داد تا اینکه توانست که ماده دینامیت را اختراع کند که فقط

با اراده انسان منفجر می شد.

بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّينَامِيَّةَ، أَقْبَلَ عَلَى شِرَائِهِ رُؤَسَاءَ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقَوَاتِ الْمُسَلَّحَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّينَامِيَّةُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رؤسای شرکتهای ساختمان سازی و معادن و نیروهای مسلح به خریدن آن روی آوردند در حالیکه مشتاق بکارگیری آن بودند. سپس دینامیت در همه ی اطراف جهان پخش شد.

قَامَ الْفَرْدُ بِإِنْشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي عِشْرِينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذَلِكَ ثَرَوَةً كَبِيرَةً جِدًّا حَتَّى أَصْبَحَ مِنْ أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ.

آل فرد به ساختن دهها کارخانه و کارگاه در بیست کشور اقدام کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی کسب کرد تا اینکه از غنی ترین ثروتمندان جهان شد.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ سَهَّلَتْ أَعْمَالَهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الطُّرُقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحَةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده و کارهای سختش را در کندن تونل ها و شکافتن کانالها و ساختن راهها و حفاری معادن و تبدیل کوهها و تپه ها به دشت های مناسب کشت، آسان کرده است.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَاسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَّةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَاقَةٍ « بَنَمَا » بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيَّةِ بَلَغَ أَرْبَعِينَ طُنًّا.

و از کارهای بزرگی که بوسیله این ماده انجام شده، انفجار زمین در کانال « پاناما » می باشد؛ با مقداری از دینامیت که به چهل تن رسید.

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نَوْبِلُ الدِّينَامِيَّةَ، إِزْدَادَتِ الْحُرُوبُ وَ كَثُرَتْ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ إِنْ كَانَ غَرَضُهُ مِنْ اخْتِرَاعِهِ مُسَاعَدَةُ الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبِنَاءِ.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ابزارهای کشتار و تخریب به وسیله ی این ماده زیاد شد، گرچه هدف او از اختراعش کمک به انسان در زمینه آباد کردن و ساختن بود.

نَشَرْتُ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْآخِرِ عُنَوَانًا خَطًّا:

یکی از روزنامه های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش یک تیتراژ اشتباه را منتشر کرد:

« مات ألفرد نوبل تاجر الموت الذي أصبح غنيًا من خلال إيجاد طُرُقٍ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ ».

« آلفرد نوبل تاجر مرگ که از طریق ایجاد راههایی برای مرگ بیشتر مردم ثروتمند شد، فوت کرد. »

شعر نوبل بِالذَّنْبِ وَ بِخَيِّبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوَانِ، وَ بَقِيَّ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسَّوِّ بَعْدَ مَوْتِهِ .

نوبل از این تیتراژ احساس گناه و ناامیدی کرد، و ناراحت ماند و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند.

لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤَسَّسَةً لِمُنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ « جَائِزَةِ نوبل ». وَ مَنَحَ ثَرْوَتَهُ لِشِرَاءِ الْجَوَائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَيْ يُصَحِّحَ خَطَأَهُ.

بنابراین موسسه ای را برای اهدای جوایز مشهور به نام « جایزه نوبل » ساخت. و ثروتش را برای خریدن جوایز طلائی بخشید تا اشتباهش را تصحیح کند.

تُمنَحُ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتٍ حَدَّدَهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ ...

این جایزه در هر سال به کسی که در زمینه هایی که آنها را مشخص کرده، به بشریت سود برساند؛ داده می شود. و آنها زمینه های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و ... می باشد.

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه ها به کسی که شایسته اش است اهدا می شود؟

لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جِهَانٍ: وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ.

هر اختراع علمی و خلاقیت در فناوری دو وجه دارد: یک وجه مفید و یک وجه مضر

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

و انسان عاقل باید از وجه مفید استفاده کند.

* قواعد درس دوم _ حال (قید حالت) *

*گاهی در جملات زبان فارسی نیازمند قید حالت هستیم که حالت فاعل، مفعول یا ... را بیان کنیم ﴿﴾ علی خندان آمد./
مادر به کودکش درحالیکه گریان بود، غذا داد.

﴿﴾ در زبان عربی هم گاهی نیاز داریم که حالت فاعل، مفعول، نایب فاعل و ... را بیان کنیم ﴿﴾ در این مواقع از یک اسم یا یک جمله استفاده میکنیم ﴿﴾ اگر یک اسم حالت یکی از اجزای جمله را بیان کند به آن « حال مفرد » و اگر یک جمله (اسمیه یا فعلیه) حالت یکی از اجزای جمله را بیان کند به آن « جمله ی حالیه (حال جمله) » میگوئیم.
*به کسی یا چیزی که حالتش بیان شود، صاحب حال یا « ذوالحال » میگوئیم ﴿﴾ صاحب حال نقش (محل اعرابی) محسوب نمیشود و باید با توجه به جایگاهش در جمله نقش آنرا تعیین کنیم. ﴿﴾ اما « حال » نقش حساب میشود. ﴿﴾

*حال اگر ازجمله حذف شود، معنی جمله تغییر خاصی نمیکند ﴿﴾ دانش آموز با ناراحتی به مدرسه رفت / دانش آموز به مدرسه رفت. ﴿﴾

﴿﴾ ویژگیهای حال مفرد: ﴿﴾ نکره، منصوب، دارای معنی وصفی و مطابق با ذوالحال است ﴿﴾

○ نکره یعنی اسمی که جزء معرفه ها نباشد. (معرفه ها شامل این موارد هستند: ضمائر، اسمهای اشاره، اسم های علم، اسم های موصول، اسم دارای « ال »، معرفه به اضافه ﴿﴾ در ترکیب اضافی اگر مضاف الیه معرفه باشد در اینصورت مضاف هم معرفه میشود و به آن معرفه به اضافه می گوئیم.)

مثلا در جمله ی زیر « الضاحکین » را نمیتوانیم حال محسوب کنیم چون معرفه می باشد.

﴿﴾ رأیْتُ الطفلَینِ الضاحکَینِ ﴿﴾ ولی اگر جمله بصورت « رأیْتُ الطفلَینِ ضاحکَینِ » باشد، در اینصورت « ضاحکَینِ » حال هست ﴿﴾

○ منصوب باشد. ﴿﴾ یعنی آخر آن _ یا __ داشته باشد ، یا « ینِ » در مثنی یا « ینَ » در جمع مذکر ، یا کسره (_ یا _) در جمع مؤنث ﴿﴾ اینها علامتهای منصوب بودن اسم هست ﴿﴾ دقت کنید که اسامی جمع مؤنث فتحه (_) نمیگیرد و بجای آن کسره (_ یا _) میگیرد. ﴿﴾

مثال: تَخْرُجُ الطالِبَاتُ مِنَ الصَّبِّ مَبْتَسِمَاتاً ﴿﴾ اینجا « مَبْتَسِمَاتاً » حال هست و باید منصوب باشد اما گفتیم اسم جمع مؤنث فتحه _ نمیگیرد و بجای آن کسره میگیرد، پس ﴿﴾ « تَخْرُجُ الطالِبَاتُ مِنَ الصَّبِّ مَبْتَسِمَاتٍ » درست است. ﴿﴾ (دانشجویان دختر، با لبخند از کلاس خارج می شوند.)

○ دارای معنی وصفی باشد: یعنی بتوانیم آنرا بعنوان صفت استفاده کنیم ﴿﴾ مثلاً « کتاب » را نمیتوانیم بعنوان صفت استفاده کنیم پس نمیتواند حال واقع شود. ﴿﴾ اما « کاتب؛ نویسنده » معنی وصفی دارد ﴿﴾ بنابراین میتوانیم از آن بعنوان حال هم استفاده کنیم.

○ مطابق با ذوالحال باشد؛ یعنی حال باید از لحاظ جنس (مذکر یا مؤنث) و تعداد (مفرد، مثنی، جمع) با صاحب حال مطابق باشد. ﷮

قرأ التلميذُ الكتابَ جالساً. (التلميذُ «صاحب حال (فاعل) » / جالساً «حال» ﴿﴾ هر دو مفرد مذکر ﴿﴾ دانش آموز در حالیکه نشسته بود، کتاب را خواند. / دانش آموز کتاب را نشسته خواند.

قرأت التلميذةُ الكتابَ جالسةً (التلميذة «صاحب حال» / جالسة «حال» ﴿﴾ هر دو مفرد مؤنث)

قرأ التلاميذُ الكتابَ جالسين. (التلاميذ «صاحب حال» / جالسين «حال» ﴿﴾ هر دو جمع مذکر)

قرأت التلميذاتُ الكتابَ جالسات. (التلميذات «صاحب حال» / جالسات «حال» ﴿﴾ هر دو جمع مؤنث. ﴿﴾ در ضمن گفتیم جمع مؤنث فتحه _____ نمیگیرد و بجای آن کسره میگیرد. (😊)

*دقت کنید که جمع غیر انسان را باید مفرد مونث حساب کنیم و اگر جایی صاحب حال جمع غیر انسان باشد، باید حال را بصورت مفرد مونث بیاوریم.

قبله گفتیم حال یا مفرد می آید یا بصورت جمله

همانطور که اطلاع دارید جمله ها به دو صورت ؛ جمله فعلیه و جمله اسمیه هستند.

بنابراین هر دو نوع جمله ی اسمیه یا فعلیه میتوانند در یک عبارت نقش جمله ی حالیه داشته باشند، البته با رعایت چند شرط

۱- جمله حالیه باید بعد از یک اسم معرفه قرار بگیرد و آن اسم معرفه را توضیح بدهد. (در صورتیکه جمله ای یک اسم نکره را توضیح بدهد، جمله وصفیه خواهد بود.)

۲- جمله ی حالیه را میتوانیم بطور کلی حذف کنیم و هیچ نقضی هم به عبارت مورد نظر وارد نمیشود پس اگر جایی شک کردیم که آیا یک جمله، جمله ی حالیه هست یا نه در اینصورت جمله مورد نظر را حذف می کنیم و ببینیم آیا لطمه ای به مفهوم جمله میخورد یا نه.

*چند مثال برای جمله حالیه *

مثال ۱؛ رَجَعَ التَّالِمُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَ هُمُ ضَاكُونَ (دانش آموزان از مدرسه برگشتند، درحالیکه می خندیدند.)

در اینجا عبارت «هم ضاحکون» یک جمله ی اسمیه هست که نقش حال دارد و به آن جمله ی حالیه میگوییم. و کلمه ی «التلامیذ» صاحب حال هست.

مثال ۲؛ جاءَ الطِّفْلُ بَيْكِي. (کودک آمد در حالیکه گریه می کرد.) در این عبارت جمله ی فعلیه ی «بیکِ» چون بعد از یک اسم معرفه (الطِّفْلُ) آمده و درباره ی آن توضیح میدهد و با حذف آن هم معنی ناقص نمیشود. پس جمله ی حالیه میباشد.

🔸 جمله ی حالیه را چگونه تشخیص بدهیم؟؟

۱_ جمله ای که خبر واقع میشود، نمیتواند جمله ی حالیه باشد. 📌

مثال ۱؛ هُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ بَيْتِهِمْ. (آنها از خانه شان خارج می شوند.) 📌 اینجا « يَخْرُجُونَ » یک جمله ی فعلیه هست که در نقش خبر واقع شده و نباید آنرا با جمله حالیه اشتباه بگیریم. 📌 چون اینجا اگر « يَخْرُجُونَ » را حذف کنیم معنی ناقص میشود. 📌

مثال ۲؛ الشَّجَرَةُ ثَمَرُهَا نَاضِجَةٌ (میوه ی درخت رسیده است. / « درخت، میوه ی آن رسیده است. ») 📌 اینجا عبارت « ثَمَرُهَا نَاضِجَةٌ » یک جمله ی اسمیه هست که خبر واقع شده برای « الشَّجَرَةُ » پس نباید آنرا بعنوان جمله حالیه در نظر بگیریم.

۲_ جمله ای را که بعد از اسامی موصول (الذی، الّتی، اللّذین، اللّاتی و...) می آید، نباید بعنوان جمله ی حالیه محسوب کنیم 😊

مثال ۱؛ شَاهِدْتُ الْإِمْرَأَةَ الَّتِي تَذْهَبُ إِلَى الْمَدِينَةِ. (خانمی را که به شهر میرفت، دیدم) 📌 در این عبارت نباید « تَذْهَبُ إِلَى الْمَدِينَةِ » را بعنوان جمله ی حالیه محسوب کنیم چون این جمله بعد از اسم موصول قرار گرفته است. 📌

مثال ۲؛ لِمَاذَا لَا تَعْبُدُونَ اللَّهَ الَّذِي أَنْعَمَ كَثِيرٌ؟ (چرا خداوندی را که نعمتهایش بسیار است، نمی پرستید؟) 📌 در اینجا عبارت « أَنْعَمَ كَثِيرٌ » یک جمله ی اسمیه هست و چون بعد از اسم موصول قرار گرفته نمیتواند جمله ی حالیه باشد. 😊

🔸 در صورتیکه جمله ی حالیه 📌 اسمیه باشد یا با فعل ماضی شروع شود، باید بین جمله اصلی و جمله ی حالیه، حرف « و » بیاوریم که به آن « واو حالیه » میگوئیم. (البته اگر جمله ی حالیه با فعل ماضی شروع شود، باید بعد از « و » حرف « قَدْ » را هم بیاوریم. 📌 « وَقَدْ خَرَجَ »)

مثال ۱؛ فَكَمْ تَمَرَّرَ عَيْشِي وَأَنْتَ حَامِلٌ شَهِدٍ. (چقدر زندگی مرا تلخ می کنی در حالیکه تو حمل کننده ی شیرینی هستی 😊)

📌 اینجا عبارت « أَنْتَ حَامِلٌ » یک جمله ی اسمیه هست که در نقش جمله ی حالیه واقع شده 📌 پس باید بین جمله ی حالیه و جمله ی اصلی، « واو حالیه » بیاید.

مثال ۲؛ نَسِيتُ جَوَالِي وَقَدْ خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ. (موبایلم را فراموش کردم در حالیکه از خانه خارج شده بودم.)

اینجا عبارت « خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ » جمله ی حالیه هست و چون با فعل ماضی شروع شده باید قبل از آن دو حرف « و » و « قَدْ » را بیاوریم.

* نکات ترجمه ای *

* ترجمه حال مفرد *

☞ به هر گونه ای حال را ترجمه کنیم که بیانگر حالت باشد درست است. اما نباید بصورت صفت ترجمه شود. !! ☞

مثال : اِشْتَرَى زَمِيلِي مَلَابِسَهُ مِنَ السُّوقِ فَرِحًا ☞ دوستم، با خوشحالی لباسهایش را از بازار خرید ✓ (صحیح)

☞ دوست خوشحالم لباسهایش را از بازار خرید. ✗ (غلط) ☞ چون فَرِحًا بصورت صفت (خوشحال) ترجمه شده.

* ترجمه جمله حالیه (حال جمله) *

☞ هنگام ترجمه ی حال جمله باید ابتدا یکی از عبارتهای (در حالیکه / که) را بیاوریم و سپس فعل جمله ی حالیه را مطابق فرمول زیر ترجمه کنیم ☞

الف) اگر فعل جمله اصلی ماضی و فعل جمله ی حالیه هم ماضی باشد ☞ در اینصورت فعل جمله ی حالیه را بصورت ماضی بعید ترجمه میکنیم؛

مثال: سَمِعْتُ صَوْتَ أَبِي وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْعُرْفَةِ : صدای پدرم را شنیدم در حالیکه از اتاق خارج شده بود.

ب) اگر فعل جمله ی حالیه ماضی و فعل جمله ی اصلی مضارع باشد ☞ در اینصورت فعل جمله ی حالیه را بصورت ماضی استمراری ترجمه میکنیم:

مثال: اِسْتَمَعَ الطَّلَابُ كَلَامَ اسْتَاذِهِمْ وَ هُمْ يَشَاهِدُونَ السُّورَةَ : دانشجویان سخن استادشان را گوش کردند در حالیکه به تخته نگاه می کردند.

الدرس الثالث

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ فَطَا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾

پس به (برکت) رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی گمان از اطرافت پراکنده می شدند.

ثلاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ (يَتَصَرَّفُ) : سه قصه ی کوتاه (با تصرف و تغییر)

۱. إِحْتِرَامُ الْأَطْفَالِ : احترام به کودکان

ذاتِ یومِ کانَ رَجُلٌ جالِساً عِنْدَ رَسولِ اللَّهِ (ص) وَ بَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَی النَّبِیِّ (ص) ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا (ص) نشسته بود؛ و بعد از چند لحظه پسرش آمد و بر پیامبر (ص) سلام کرد سپس به سمت پدرش رفت، پدر او را بوسید و وی را نزد خودش نشانید.

فَرِحَ رَسولُ اللَّهِ (ص) مِنْ عَمَلِهِ :

پیامبر خدا (ص) از کارش خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ وَ سَلَّمَتْ عَلَی النَّبِیِّ (ص) ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا.

و بعد از کمی دخترش آمد و به پیامبر (ص) سلام کرد سپس به سمت پدرش رفت.

أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يُجْلِسْهَا عِنْدَهُ.

اما پدر او را نبوسید و وی را نزد خودش نشانید.

فَأَنْزَعَجَ رَسولُ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟!

پس پیامبر خدا (ص) آزرده شد و فرمود : چرا بین کودکان فرق می گذاری ؟!

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت و او را بوسید و وی را نزد خودش نشانید.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ : شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.
پیامبر خدا (ص) یک خواهر شیری داشت که اسمش شیما بود.
كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ (ص) صَغِيرًا وَ تُلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:
شیما پیامبر (ص) را در خردسالی در آغوش می گرفت و با او بازی می کرد و می گفت :

يَا رَبَّنَا أَبْقِ لَنَا مُحَمَّدًا
پروردگارا محمد را برایمان نگه دار
حَتَّى أَرَاهُ يافِعًا وَ أَمْرًا
تا او را در نوجوانی و بُرنایی ببینم.

كَانَ النَّبِيُّ (ص) شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛
پیامبر (ص) در کودکی به او بسیار وابسته بود.
فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ.
روزگار گذشت و در جنگ حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: « إِنِّي لِأُخْتُ النَّبِيِّ (ص) مِنَ الرِّضَاعَةِ... »
سپس به آنها گفت: همانا من خواهر شیری پیامبر (ص) هستم.
فَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)
سخنش را باور نکردند، پس او را نزد پیامبر خدا (ص) بردند.
فَعَرَفَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ
پس او را شناخت و او را گرامی داشت و روپوش خودش را برایش پهن کرد، سپس او را بر آن نشاند.
وَ خَيْرَهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً أَوْ الْعَوْدَةِ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً،
و به او اختیار داد بین ماندن با عزت همراه خودش یا برگشتن به سوی قومش با سلامت و رضایت.

فَاخْتَارَتِ الشَّيْمَاءُ قَوْمَهَا فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.
شیما قومش را انتخاب کرد، سپس پیامبر خدا (ص) او را آزاد کرد و او را با عزت نزد قومش فرستاد.
فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أُخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ (ص) لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.
سپس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر (ص) را برایشان بیان کرد
پس مسلمان شدند.

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ﴾
پس به (برکت) رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی گمان از اطرافت پراکنده می شدند.

۳. العَجُوزُ الْمُحْسِنُ : پیرمرد نیکوکار

فی یومٍ منَ الأيامِ شاهدَ « کسری أنوشروانُ » فَلَاحاً عَجُوزاً یَغْرِسُ فَسِيلَةً جَوَزٍ فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:
در روزی از روزها خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی می کاشت، پس تعجب کرد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ أَ تَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!
ای کشاورز: آیا امید داری که زندگی کنی تا از میوه ی آن بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!
آیا نمی دانی که آن معمولاً میوه نمی دهد مگر بعد از ده سال؟!

فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَاراً فَنَحْنُ أَكَلْنَا مِنْ ثَمَارِهَا وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَاراً لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَارِهَا الْآخَرُونَ.
پس آن پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند و ما از میوه هایش خوردیم و ما درختانی می کاریم تا دیگران از میوه هایش بخورند.

فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ! وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أَلْفَ دِينَارٍ.
سپس انوشیروان گفت: آفرین بر تو ای پیرمرد! و دستور داد که هزار دینار به کشاورز داده شود.

فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ فَرِحاً: مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!
پس پیرمرد با خوشحالی گفت: میوه دادن این درخت چه سریع است!

فَأَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ آخَرَ.
پس سخن او انوشیروان را به شگفتی آورد و برای بار دوم دستور داد که هزار دینار دیگر به کشاورز داده شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): پیامبر خدا (ص) فرمود :

مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْساً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدَرًا مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ.
هیچ کسی نیست که نهالی را بکارد، مگر اینکه خداوند به اندازه آنچه از میوه ی آن نهال بیرون بیاید برایش پاداش بنویسد.

هما يَغْرِسانِ فَسَائِلَ فِي بَدَايَةِ حَيَاتِهِمَا الْجَدِيدَةِ.
آن دو در شروع زندگی جدیدشان نهال هایی را می کارند.

* قواعد درس سوم _ اسلوب استثنا و اسلوب حصر *

* اسلوب استثنا *

*گاهی اوقات نیاز داریم اینچنین جملاتی را در مکالمات روزمره مان استفاده کنیم ، مثلاً ؛ 🗨️

_ همه به مهمانی آمدند به جز علی!

_ همه ی کتابها را خواندم به جز کتاب عربی!

👉 دقیقاً همین ساختار را در زبان عربی هم داریم که به آن اسلوب استثنا می گوییم. !!

مثال: جاء الاطفال الى الحديقة إلا حسيناً. (همه ی کودکان به باغ (پارک) آمدند به جز حسین!)

👉 در اسلوب استثنا سه رکن اصلی داریم؛

۱_ مُسْتَثْنَى منه ؛ یعنی آن قسمت کلی که ما می‌خواهیم یک قسمت جزئی را از آن جدا کنیم، مثلاً در مثال قبلی کلمه ی « اطفال » مستثنی منه هست 🗨️ ولی دقت کنید که مستثنی منه نقش نیست و باید نقش اصلی آنرا پیدا کنیم؛ مثلاً در جمله ی بالا « اطفال » نقش فاعل دارد. 🟢

۲_ ادات استثنا؛ معمولاً بیشتر از " إلا " استفاده میکنیم ولی کلماتی مثل " غَیر " ، " بَیْوَی " هم ادات استثنا هستند. 📌 دقت کنید که " إلا " را با " أَلَا " اشتباه نگیرید 🗨️ " إلا " ادات استثنا هست و قبل از اسم می آید اما " أَلَا " قبل از فعل می آید.

۳_ مستثنی؛ به اسمی که بعد از ادات استثنا می آید، مستثنی می‌گوئیم. 🗨️ مستثنی یک نقش (محل اعرابی) حساب میشه 😊

؟ سؤال؛ اعراب مستثنی (حرکت حرف آخر آن) چیست؟

« برای پاسخ به این سؤال اول باید ببینیم که مستثنی از چه نوعی می باشد.

🔔 دو نوع مستثنی داریم 📌

۱_ مستثنی تام: در این نوع، مستثنی منه در جمله ی قبل از ادات استثنا عنوان شده و اگر "إِلَّا" و عبارت بعد از آن را حذف کنیم ترجمه ناقص نمیشود.

مثال؛ رَأَيْتُ التَّلَامِيذَ إِلَّا عَلِيًّا. (اینجا مستثنی منه یعنی "التلاميذ" در جمله عنوان شده و اگر عبارت "إِلَّا عَلِيًّا" را حذف کنیم ترجمه ناقص نمیشود. (پس مستثنی از نوع "تام" هست.

🔔 در مستثنی تام، اعراب مستثنی منصوب است. یعنی اگر مفرد یا جمع مکسر باشد، آخر آن _ یا _ داشته باشد، یا «ین» در مثنی یا «ین» در جمع مذكر، یا کسره (یا _) در جمع مؤنث (اینها علامتهای منصوب بودن اسم هست) دقت کنید که اسامی جمع مؤنث فتحه (_) نمیگیرد و بجای آن کسره (یا _) میگیرد. 📌

۲_ مستثنی مُفَرَّغ؛ در این نوع، مستثنی منه در جمله ی قبل از ادات استثنا ذکر نشده و اگر ادات استثنا و عبارت بعد از آن را حذف کنیم، متوجه میشویم که ترجمه ناقص میشود. !!

📌 ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً. (ندیدم جز زیبایی را / فقط زیبایی را دیدم.) « در اینجا اگر عبارت بعد از "إِلَّا" را حذف کنیم میبینیم که ترجمه ناقص میشود و بعبارتی مستثنی منه در جمله ی قبل از "إِلَّا" ذکر نشده، پس مستثنی از نوع مُفَرَّغ هست. 🌸

🔔 در مستثنی مفرغ، اعراب مستثنی بستگی به آن نقش حذف شده ی قبل از ادات استثنا دارد 📌 یعنی هر نقشی قبل از "إِلَّا" حذف شده باشد باید اعراب همان نقش را به مستثنی بدهیم؛

مثال ۱: مَا ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ إِلَّا عَلِيٌّ. (کسی به مدرسه نرفت به جز علی / فقط علی به مدرسه رفت.) (اینجا قبل از "إِلَّا" نقش فاعل حذف شده و چون فاعل مرفوع هست پس مستثنی هم مرفوع میشود.

مثال ۲: مَا شَاهَدْتُ إِلَّا مُمَرِّضَتَيْنِ. (ندیدم مگر دو پرستار را / فقط دو پرستار را دیدم.) (اینجا در جمله ی قبل از "إِلَّا" نقش مفعول حذف شده و چون مفعول منصوب هست پس مستثنی هم منصوب میشود.

* اسلوب حصر *

* هنگامیکه جمله ی قبل از " إَلا " منفی بوده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، در این حالت اسلوب حصر خواهیم داشت.

* " إَلا " در اسلوب حصر برای اختصاص و حصر استفاده می شود. و منظور از حصر یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی.

مثال ۱: لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ. (از رحمت خدا نا امید نمی شوند جز گروه کافران. // یا فقط گروه کافران از رحمت خداوند نا امید می شوند.)

مثال ۲: مَا طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا الدَّرْسَ الْأَوَّلَ. (در شب امتحان جز درس اول را مطالعه نکردم. // یا در شب امتحان فقط درس اول را مطالعه کردم.)

* نکات ترجمه ای *

🔔 همانطور که مشاهده کردید، جملاتی که اسلوب حصر دارند را میتوانیم بصورت مثبت و همراه با یک قید تاکید هم ترجمه کنیم. 📌

مثال؛ لَنْ يَنْجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ إِلَّا التَّلْمِيزُ الْمُجِدُّ.

👉 ترجمه بصورت منفی؛ کسی در امتحان موفق نخواهد شد مگر دانش آموز کوشا.

👉 ترجمه بصورت مثبت؛ فقط دانش آموز کوشا در امتحان موفق خواهد شد.

الدّرس الرَّابِع

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...﴾ لقمان ۱۱

این آفرینش خداست. پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده اند؟

نِظَامُ الطَّبِيعَةِ: ساختار طبیعت

تَوَازُنُ الطَّبِيعَةِ جَمِيلٌ. تعادل طبیعت زیباست.

خَلَقَ اللَّهُ لِلطَّبِيعَةِ نِظَاماً يَخْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوَانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعِشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛
 خدوند برای طبیعت ساختاری را آفریده است که حکومت می کند بر همه موجودات از گیاه و حیوان و موجودات دیگری که از یکدیگر تغذیه می کنند.

فَيَتَحَقَّقُ التَّوَازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فِيهَا.

پس تعادل و آرامش در آن محقق می شود.

وَ أَيْ خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ مَوْتٍ مِنْ فِيهَا.

و هر گونه آسیبی در ساختارش به ویران سازی اش و مرگ کسانی که در آن هستند می انجامد.

وَ مِنْ مُهْذَدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ

و از تهدیدکنندگان نظام طبیعت { عبارتند از } :

« تَلَوُّثُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَاراً حَمَضِيَّةً. »

آلودگی هوا که منجر به بارانهای اسیدی می شود.

وَ « الْإِكْتِنَارُ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبِيدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمَدَةِ الْكِيمَاوِيَّةِ. »

و زیاده روی در بکارگیری حشره کش های کشاورزی و کودهای شیمیائی.

وَ « إِيجَادُ النُّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ. »

و ایجاد زباله های صنعتی و خانگی.

فَيَتِمُّ التَّوَازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خِلَالِ وُجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيِّنَاتِهَا،

پس تعادل در طبیعت از طریق وجود روابط درهم آمیخته ی بین موجودات زنده و محیط زیستشان برقرار می شود.

وَلَكِنْ ظَلَمَ الْإِنْسَانُ الطَّبِيعَةَ فِي نَشَاطَاتِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوَازُنِ ظِلْمًا وَاسِعًا !
ولی انسان در فعالیتهاش که باعث اختلال در این تعادل می شود به طبیعت به طور وسیعی ظلم کرده است.

و الآنَ لِنَقْرَأْهُ هَذِهِ الْقِصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لِكَيْ نَطَّلِعَ عَلَى أَفْعَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخَرَّبَةِ لِلْبَيْئَةِ:
و اکنون باید این داستان را باید با دقت بخوانیم تا از کارهای تخریب کننده ی انسان برای محیط زیست آگاه شویم.

يُحْكِي أَنَّ مُزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَزْرَعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضِرَاوَاتٌ وَ أَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ وَ كَانَ يُرَبِّي فِي مَزْرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطُّيُورِ،
حکایت می شود که یک کشاورز مزرعه بزرگی داشت که در آن سبزی ها و درختان زیادی بود و در مزرعه اش انواع پرندگان را پرورش می داد.

ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاحِ الطُّيُورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا.
یک روز آن کشاورز ملاحظه کرد که تعداد جوجه های پرندگان به تدریج کم می شود.

بَدَأَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَ يُرَاقِبُ الْمَزْرَعَةَ لَيْلًا وَ نَهَارًا؛
کشاورز در مورد دلیل آن شروع به تفکر کرد و شب و روز از مزرعه مراقبت می کرد.

فَلَا حَظَّ أَنَّ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزْرَعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْفَرَاحِ هَجُومًا كَبِيرًا وَ تَأْكُلُهَا.
پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می کنند؛ و به جوجه ها زیاد حمله می کنند و آنها را می خورند.

فَقَرَّرَ الْمُزَارِعُ التَّخْلُصَ مِنْهَا، وَ هَكَذَا فَعَلَ :
پس کشاورز تصمیم به خلاص شدن از آنها را گرفت و همین کار را کرد.

وَ بَعْدَ شَهْوَرٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضِرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ؛
و بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزی های مزرعه در معرض خوردن و نابودی قرار می گیرند.

وَ لَمَّا رَاقَبَ الْأَمْرَ مُرَاقَبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فِرَّانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضِرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.
و هنگامیکه موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه زیادی از موشهای مزرعه به سبزی ها حمله می کنند و آنها را می خورند.

أَخَذَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ: « لِمَاذَا ازْدَادَ عَدَدُ فِرَّانِ الْحَقْلِ ازْدِيَادًا كَبِيرًا؟! »
کشاورز شروع به تفکر کرد: « چرا تعداد موشهای مزرعه، بسیار زیاد شده اند؟ »



فَذَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرَاعَةِ وَاسْتَشَارَهُ ؛

پس نزد کارشناس کشاورزی رفت و از او مشورت خواست.

فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ: « كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ وَ هُنَاكَ بَوْمَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مَنَاطِقِكُمْ؟! »

کارشناس به او گفت: « چگونه آن ممکن است در حالیکه جغدهای زیادی در منطقه شما هستند. »

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: « إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبَوْمَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا. »

کشاورز به او گفت: « قطعاً من از آن جغدها با کشتن بسیاری از آنها خلاص شده ام. »

قَالَ الْخَبِيرُ: « إِنَّكَ تَعْدَيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعْدِي الظَّالِمِينَ، »

کارشناس گفت: « بی گمان تو مانند ستمکاران بر نظام طبیعت دست درازی کرده ای. »

فَالْبَوْمَاتُ كَانَتْ تَتَغَدَّى عَلَى فِتْرَانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاحِ.

جغدها علاوه بر جوجه ها، از موشهای مزرعه { نیز } تغذیه می کردند.

و بَعْدَ التَّخْلُصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبَوْمَاتِ أَزْدَادَ عَدَدُ فِتْرَانِ الْحَقْلِ .

و بعد از خلاصی از بیشتر جغدها، تعداد موشهای مزرعه افزایش یافت.

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطِّ بِالْحِفَافِ عَلَى طُيُورِكَ لَا بِقَتْلِ الْبَوْمَاتِ؛

تو باید این اشتباه را با محافظت از پرندگان تصحیح کنی نه با کشتن جغدها؛

فَإِنْ اسْتَمَرَّتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْئَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤَلِّمَةً. »

اگر این حالت اینگونه ادامه داشته باشد، پس مشکلات جدیدی در محیطی که در آن زندگی می کنی به طور دردناکی مشاهده خواهی کرد.

و هَكَذَا قَرَّرَ الْمُزَارِعُ الْحِفَافَ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَ السَّمَاحَ لِلْبَوْمَاتِ بِدُخُولِ مَزْرَعَتِهِ .

و اینگونه کشاورز تصمیم به محافظت از جوجه ها و اجازه دادن به جغدها برای ورود به مزرعه اش گرفت.

فَازْدَادَ عَدَدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فِتْرَانَ الْحَقْلِ، وَ عَادَتْ الْبَيْئَةُ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

پس تعدادشان بار دیگر زیاد شد و موشهای مزرعه را خوردند، و محیط به حالت طبیعی خودش برگشت.

* قواعد درس چهارم _ مفعول مطلق *

* تا الان با چند مورد از نقشهای منصوبی آشنا شدیم مثل؛

مفعول، خبر افعال ناقصه، اسم حروف مشبّه بالفعل، اسم لای نفی جنس، حال، مستثنی

👉 در این درس با یک مورد دیگر از نقشهای منصوبی آشنا میشویم.

○ تعریف مفعول مطلق؛ مفعول مطلق مصدری منصوب از جنس فعل است و با هدف تاکید کردن انجام فعل یا بیان کیفیت فعل مورد نظر به کار میرود.

👉 **اجْتَهِدَ الطَّالِبُ فِي دُرُوسِهِ اجْتِهَادًا**: دانش آموز در درسهایش بسیار تلاش کرد.

👉 **قَرَأَ الْقَارِئُ الْقُرْآنَ قِرَاءَةً جَمِيلَةً**: قاری قرآن را به زیبایی خواند.

👉 **قَدْ يَعْبُدُ الْإِنْسَانُ رَبَّهُ عِبَادَةً التَّجَارِ**: گاهی انسان پروردگارش را همچون تاجران عبادت میکند.

!! در جملات بالا به ترتیب کلمات (اجتهاداً) و (قراءةً) و (عبادةً) نقش مفعول مطلق دارد 👉 اما همانطور که میبینید با همدیگر مقداری تفاوت دارند و این تفاوتها باعث میشود که مفعول مطلق را به دو دسته تقسیم کنیم:

۱- **مفعول مطلق تاکیدی**؛ در این حالت بعد از مفعول مطلق، صفت یا مضاف الیه نمی آید. و هدف از استفاده از آن تاکید بر انجام فعل است.

۲- **مفعول مطلق نوعی یا بیانی**: اگر بعد از مفعول مطلق، صفت یا مضاف الیه بیاید به آن مفعول مطلق نوعی یا بیانی میگوییم و هدف از استفاده از آن بیان کیفیت وقوع فعل است. (دقت کنید که گاهی اوقات صفت جمله بعد از مفعول مطلق قرار میگیرد که در اینصورت هم مفعول مطلق نوعی یا بیانی است.)

* در تعریف مفعول مطلق گفتیم مصدری از جنس فعل، منظور این است که اگر یک فعل ثلاثی مزید داشته باشیم باید از مصدر مزید و اگر ثلاثی مجرد باشد باید از مصدر ثلاثی مجرد استفاده کنیم.

!! مصدرهای ثلاثی مزید را در سال دهم یاد گرفتیم و دانستیم که وزن مخصوص دارند اما مصدر فعلهای ثلاثی مجرد وزن خاصی ندارند و باید از جدول زیر آنها را مرتب مرور کرده و حفظ کنید. 😊

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبْرٌ	جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْرٌ	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجٌ
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَةٌ	طَافَ	يَطُوفُ	طَوَافٌ
رَغِبَ	يَرْغَبُ	رَغْبَةٌ	نَامَ	يَنَامُ	نَوْمٌ
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحٌ	عَاشَ	يَعِيشُ	عَيشٌ

○ با توجه به نکته بالا این مثالها اشتباه می باشد:

أَجْلَسْتُ الْأُمَّ طِفْلَهَا جُلُوساً. ❌ این مثال اشتباه است چون (اجلست) فعل ثلاثی مزید از باب افعال هست ولی (جلوساً) مصدر ثلاثی مجرد فعل (جَلَسَ) هست.

قَتَلَ الشَّرْطِيُّ الْقَاتِلَ مَقَاتَلَةً. ❌ این جمله هم اشتباه است چون (قَتَلَ) فعل ثلاثی مجرد و (مَقَاتَلَةً) مصدر ثلاثی مزید از باب مفاعلة هست.

!! نکته مهم؛ دقت کنید که مصدر دوم باب (مُفَاعَلَةٌ) بر وزن (فَعَال) و مصدر دوم باب (تَفْعِيل) بر وزن (تَفْعَلَةٌ) هست.

🔔 در سوالات تستی معمولاً از این عبارتها برای پیدا کردن مفعول مطلق استفاده میشود:

🌱 مفعول مطلق تاکیدی؛ عین ما یؤکد علی وقوع الفعل / عین کلمة ترفع الشک عن وقوع الفعل

🌱 مفعول مطلق نوعی؛ عین کلمة تدل علی کیفیة وقوع الفعل / عین ما فیه بیان عن الفعل / عین المصدر یبیین نوع الفعل.

* نکات ترجمه ای *

🌱 **مفعول مطلق تاکیدی:** در این حالت در ترجمه آن از قیدهای تاکید مثل: قطعاً، حتماً، بدون شک و ... استفاده میکنیم.

مثال: يُدْرِسُ الْمُعَلِّمُ الْيَوْمَ تَدْرِيساً؛ معلم امروز حتماً درس میدهد.

🌱 **مفعول مطلق نوعی؛**

۱_ اگر مفعول مطلق همراه با مضاف الیه باشد، در ترجمه آن از این الفاظ استفاده میکنیم: همچون، مانند، مثل و

مثال: يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ : بخیل در دنیا همچون فقیران زندگی میکند.

۲_ اگر بعد از مفعول مطلق، صفت مفرد باشد، در اینصورت فقط صفت را ترجمه میکنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست.
(البته میتوانیم صفت را بصورت قید هم ترجمه کنیم.)

مثال: جَالِسُ الْعُلَمَاءِ مَجَالَسَةً حَسَنَةً : با دانشمندان، خوب (به خوبی) همنشینی کن.

۳_ اگر بعد از مفعول مطلق، صفت جمله (جمله وصفیه) بیاید، بجای مفعول مطلق از عباراتی مانند: (به گونه ای که، به نوعی که ، طوری که و ...) استفاده میکنیم.

مثال: يُقَاتِلُ الْمُجَاهِدُ مَقَاتِلَةً تُسَاعِدُ كُلَّ الْمُجَاهِدِينَ؛ رزمنده به گونی ای میجنگد که به همه ی رزمندگان کمک میکند.



t.me/alarabi_alamdar

الدّرس الخامس

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾

پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارنده نماز قرار بده؛ پروردگارا دعایم را بپذیر.

یا اِلهی : ای خدای من

یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ	یا اِلهی ، یا اِلهی
ای اجابت کننده ی دعاها	ای خدای من، ای خدای من

وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ	اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً
و پر برکت بگردان	امروز را فرخنده

وَ فَمِي بِالْإِسْمَاتِ	وَ أَمَلِ الصَّدْرِ أَنْشِرَاحاً
و دهانم را با لبخندها پر کن.	و سینه { ام } را از شادمانی

وَ أَدَاءِ الْوَأْجِبَاتِ	وَ أَعْنِي فِي دُرُوسِي
و انجام دادن تکالیف یاری کن.	و مرا در درسهایم

بِالْغُلُومِ النَّافِعَاتِ	وَ أَنْزِ عَقْلِي وَ قَلْبِي
با دانش های سودمند روشن کن	و عقل و قلبم را

وَ نَصِيحِي فِي الْحَيَاةِ	وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي
و نصییم در زندگی قرار بده	و موفقیت را بخت من

شَامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ	وَ أَمَلِ الدُّنْيَا سَلاماً
فراگیر، از هر سوی پر کن.	و دنیا را از صلحی

مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ	وَ احْمِنِي وَ احْمِ بِلَادِي
از پیشامدهای بد	و از من و کشورم نگهداری کن

* قواعد درس پنجم _ اسلوب ندا (منادا) *

* در زبان فارسی هر گاه بخواهیم کسی را مورد خطاب قرار دهیم از منادا استفاده می کنیم؛

_ ای پسر، به پدرت کمک کن!

_ ای دیو سپید پای در بند * ای گنبد گیتی، ای دماوند!

_ سعدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز!

﴿﴾ در زبان عربی نیز زمانیکه بخواهیم با کسی حرف بزنیم معمولاً از اسلوب ندا استفاده می کنیم؛

_ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

_ يَا مُحَمَّدُ (ص) أَنْتَ خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ.

_ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.

* معرفی اسلوب ندا در عربی *

_ معروفترین حرف ندا در عربی (یا) می باشد.

_ منادا اسمی است که بلافاصله بعد از حرف ندا می آید.

_ بنابراین اسلوب ندا در عربی معمولاً به این شکل خواهد بود : ﴿﴾ ﴿﴾ حرف ندا + منادا

* انواع منادا :

الف (منادای غیر مضاف :

﴿﴾ در صورتیکه بعد از کلمه ی منادا، مضاف الیه نیامده باشد؛ منادا از نوع غیرمضاف خواهد بود.

مثال : يَا طِفْلُ لَا تَجْلِسْ هُنَاكَ : ای دانش آموز، آنجا ننشین.

* اگر منادای غیر مضاف، از اسمهای معرب باشد باید مرفوع شود.

مثال : يَا تَلْمِذُ ، هَلْ تَسْتَمِعُ إِلَى الْمَعْلَمِ ؟

ب (منادای مضاف : در صورتیکه بعد از منادا، مضاف الیه بیاید منادای مضاف خواهیم داشت.

مثال : یا خیرالغافرین، اغفر لی.

* اگر منادای مضاف، از اسمهای معرب باشد باید منصوب شود.

مثال : یا عَبْدَ اللَّهِ . // یا قاضی الحاجات.

* در منادای مضاف اگر کلمه ی منادا در حالت مثنی یا جمع مذکر سالم باشد، حرف (ن) از آخرش حذف میشود:

مثال : یا مُسْلِمِی الْعَالَمِ . (مسلمین + الْعَالَمِ) // یا تَلْمِیذِی الصِّفِ . (تلمیذین + الصِّفِ)

* اگر منادا، مضاف به (ی) متکلم وحده (اول شخص مفرد) باشد، جایز است که ضمیر (ی) حذف شود.

مثال: یا رَبِّ = یا رَبِّ . // یا قَوْمِ = یا قَوْم

👉 البته در این حالت کلمه ی بعد از حرف ندا، حرکت کسره (_) می گیرد.

* نکات کلی منادا *

الف (« منادا » گاهی بصورت « منادی » نوشته می شود.

ب (هرگاه منادا همراه با (الـ) زائد باشد، قبل از آن باید از کلمه ی (اَیُّهَا) برای مذکر و از (اَیَّتُهَا) برای مونث استفاده کنیم.

مثال : یا أَهْلُهَا التَّائِسُ // یا اَیَّتُهَا الْمُسْلِمَاتُ //


ج (کلمه ی (الله) هرچند که دارای (الـ) هست، اما در حالت ندا نیازی به (اَیُّهَا) ندارد : یا اَللَّهُ.


👉 و گاهی حرف ندا حذف شده و بجای آن میم مشدد (م) در آخر کلمه ی (الله) می آید؛ یا اَللَّهُ = اَللَّهُمَّ



🌟 نکته مهم: به کاربردن « یا + اَللَّهُمَّ = یا اَللَّهُمَّ » اشتباه است .


د) چه زمانی حرف ندا (یا) می تواند حذف شود؟

۱) قبل از اسمهای علم  مثال: یوسفُ إِذْهَبْ إِلَى بَيْتِكَ.

۲) قبل از مضاف (یعنی زمانی که منادای مضاف داشته باشیم)  مثال: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً.

۳) قبل از «أَيُّهَا» و «إِنَّهَا»  مثال: أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ. // أَيُّهَا التَّلْمِيذَةُ أُخْرِجِي مِنَ الصَّفِّ.

 نکته و سوال مهم:  چگونه بعد از حذف حرف ندا، جمله ندایی را تشخیص دهیم؟


پاسخ:  از طریق وجود فعل امر یا نهی یا ضمیر دوم شخص در جمله

مثال:

__ حسینُ، أَغْلِقْ كِتَابَكَ : حسین، کتابت را ببند.

__ أُخْتِي لَا تَكْتُبِي شَيْئًا عَلَى الشَّجَرَةِ : خواهرم، روی درخت چیزی ننویس.

*در دو مثال بالا از طریق وجود فعل امر (أَغْلِقْ)، ضمیر دوم شخص (كَ) و فعل نهی (لَا تَكْتُبِي) متوجه جمله ی ندایی میشویم.


 اما اگر در جمله از فعلهای اول شخص و سوم شخص و یا ضمیرهای اول شخص و سوم آمده باشد که مرجع آنها

کلمه ی اول جمله باشد، در اینصورت جمله ندایی نخواهد بود:

مثال:

__ أَوْلَادِي خَرَجُوا مِنَ الْحَدِيقَةِ : فرزندانم از باغ خارج شدند.

__ رَبَّنَا يَغْفِرُ خَطَايَانَا : پروردگاران خطاهایمان را می آمرزد.

 در دو جمله ی بالا وجود فعلهای (خارجوا / يغفر) که سوم شخص بوده و به اسمهای اول جمله مربوط می باشند نشان دهنده

ی جمله ی عادی و غیرندایی هستند.



t.me/alarabi_alamdar

پایان

منابع:

- ۱_ قرآن کریم
- ۲_ عربی زبان قرآن ۳ (رشته انسانی)
- ۳_ عربی جامع (خیلی سبز)
- ۴_ قواعد عربی عمومی کنکور (گاج، نظام قدیم آموزشی)

**** قابل توجه همکاران محترم و دانش آموزان گرامی ****

- ۱_ استفاده از این جزوه برای کلیه افراد رایگان بوده و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد.
- ۲_ هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع، شرعا و قانونا مجاز نمی باشد.

 @alarabi_alamdard